

## آبگوشت، مرغ دریایی و مشت های گره کرده

حسین شکیب راد  
دیر «نوجوانه»  
بخش ۱/ داخلی  
منزل - صبح  
(۱۳۹۷)



می زند. بوی آبگوشت مادر بزرگ که از همین دم صبحی پارگانداشته روی روانم راه می رود. لئنگ دمپایی خواهش کوچک اولین چیزی است که جلوی چشم هایم سبز می شود. آن را از تختم پایین می اندازم و غری هم به جان سمیه می زنم با این شلختگی هایش. نمی فهم چطور تختخواب از من خالی می شود و یکتو می رسم به آشپرخانه. صورتم که خیس آب می شود تازه کمی خواب از سرم می پرد. تلویزیون هنوز داد می زند؛ مردم غیور سراسر کشور را حضور پررنگ شان در راه پیمایی امسال... کاغذ روی بچال و صدای تلویزیون با هم یادم می اندازند قصیه از چه قرار است. مادرم نوشته: امید جان تو که نمیومدی بیدارت نکردیم. ما رفتیم راه پیمایی. زیرگاز رو کم کن.

**بخش ۲/ بیرونی- ساحل دریا (تابستان ۱۳۹۸)**  
آتش خودش را به تنگ چوب هایی که به اسم هیزم دور هم جمع کرده ایم می کشاند، بلکه کمی بیشتر روشن بماند... نگاهم به دریاست. وقتی موج می زند پرندگان کوچک خیلی سریع پرمهزند و آب فاصله می گیرند. اما مرغ دریایی توان سریع پریدن راندارد. با این همه جالب اینجاست که این مرغان دریایی هستند که جرأت دارند و می توانند از فراز دریاها عبور کنند و خودشان را به آن سو برسانند.

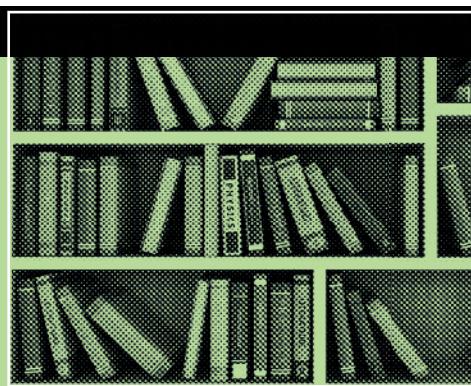
یادم می افتد که این چینی ها به جزانواع بیماری های نوین و جنس ارزان که به کشورهای دیگر صادر می کنند گاهی ضربالمثل های خوبی هم دارند. یکی از آنها می گوید: «کسی که پشتکار دارد، می تواند ناتوانی هایش را جبران کند».

**بخش ۳/ بیرونی- خیابان انقلاب (بهمن ۱۳۹۸)**  
چشم دوخته ام به سیل جمعیت و هی به خودم می گویند چهل و یک سال گذشته. مشت های گره کرده جلوی چشم میزه می روند و افکار سال های قبل زور می زندند خودشان را در مغزم فرو کنند: «این که فایده این همه تلاش چیست؟ یا مگر ما چقدر توان داریم؟ یا مگر به ما اجازه رشد می دهند. این که...» اینها توان ذهنم است که موج حرکت یک جمع از نوجوان ها حواسم را پرت می کند. پاد موج ساحل و مرغان دریایی می افتم. مشتم گره می شود و دنبال هم سن و سال هایم راه می افتم. سخنران از گام دوم می گوید و من بلندتر فریاد می زنم: این همه لشکر آمده...

پیخشید شما؟

## راه کتابخانه

می شوم؛ دنیایی ترکیب از عشق، لطافت زنانه، تکلیف تغیر و شجاعت در راه با تنه مردم به خودم می آیم. عذرخواهی می کنم و به راهم ادامه می دهم. امروز قرار است برای بچه های جنوب شهر کتاب بیرم. حتما دنیا یشان بزرگ تراز سیاهی حاکم می شود.



برای کشف شخصیت  
این شماره از  
«پیخشید شما»  
تاتهای ضمیمه رو  
بخونید.  
 فقط یادتون باش  
این زبان حال ایشون  
اما به قلم ما.